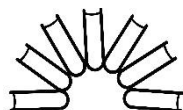


الله أكبر

# مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران

عباس کاظمی  
محبوبه حاج حسینی

گزیده نویس:  
محبوبه حاج حسینی



دفتر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی  
فرهنگی و اجتماعی  
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران

عباس کاظمی و محبوبه حاج حسینی

گزیده‌نویس: محبوبه حاج حسینی

ویراستار: زهرا علی‌نوری

طرح جلد: سیده سمیه هاشمی

ناشر: دفتر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰

نشانی: تهران، شهرک قدس، بلوار خوردین، خیابان هرمزان، نیش پیروزان

جنوبی، ساختمان وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، طبقه ۱۲، دفتر

سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی.

تلفن: ۰۲۱-۸۲۲۳۳۲۱۲

نمبر: ۰۲۱-۸۲۲۳۳۲۳۳

سایت: [www.farhaji.msrt.ir/Fa](http://www.farhaji.msrt.ir/Fa)

پست الکترونیکی: [info@msrt.ir](mailto:info@msrt.ir)

نظر به رعایت قانون حقوق حمایت از مؤلفان و مصنفان، انتشار این گزیده‌نگاشت

پس از کسب موافقت پدیدآورنده / ناشر محترم اثر انجام یافته است.

## فهرست

دیباچه

معرفی اثر

فصل اول: مقدمه‌ای بر مطالعات فرهنگی در ایران

فصل دوم: بازنمایی مطالعات بازنمایی در ایران

فصل سوم: ایدئولوژی مقاومت، مخاطب فعال و مطالعات خوانش در ایران

فصل چهارم: مطالعات میدانی، سوزدهای مقاومت در بین طبقه متوسط تهرانی

فصل پنجم: مطالعات سیاستگذاری فرهنگی در ایران

فصل ششم: چالش‌های کار مطالعات فرهنگی در ایران و افق‌های پیش رو

## دیباچه

مروری کوتاه بر منابع و متون علمی و پژوهشی موجود، گویای طیف متنوع و متفاوت نگرش‌هایی است که در سال‌های اخیر، موضوع و مسائل دانشگاه و آموزش عالی محور مطالعه و تتبع علمی آن‌ها بوده است. از این میان، موضوعاتی چون دانشگاه به مثابه نهاد آموزش و تولید و ترویج علم؛ آموزش عالی و سیاست‌های توسعه علمی و تحقیقاتی کشور؛ نسبت نهاد علم و راهبردهای حکمرانی و سیاست اجتماعی؛ مسئولیت اجتماعی دانشگاه و سیاست‌های توسعه ملی و محلی؛ مسئولیت اخلاقی و اجتماعی نهاد علم و آکادمی نسبت به جامعه و حکومت؛ علوم انسانی و اجتماعی و توسعه دانش و پژوهش؛ پیوست‌ها و پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آموزش و پژوهش و علم و فناوری؛ تاریخ تحولات دانش و دانشگاه؛ جهانی و بین‌المللی شدن آموزش عالی؛ دانشگاه‌ها و توسعه و امتداد ملی و بین‌المللی پژوهش‌های علمی؛ سیاست‌های فرهنگی آموزش عالی؛ سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در فضاها و دانشگاهی و دانشجویی؛ توانمندسازی و مهارت‌افزایی دانش‌آموختگان دانشگاه؛ نقش علمی و تربیتی استادان دانشگاه در تحول و تکوین شخصیت و هویت دانش‌آموختگان و ...، از جمله مباحثی هستند که خوانش و معرفی منابع درخور این حوزه را ضرورت می‌بخشند.

انتشار مجموعه "گزیده کتاب‌های فرهنگ و آموزش عالی"، یکی از برنامه‌های علمی ترویجی دفتر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری است که با هدف آشنایی اجمالی مدیران و فعالان فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌های کشور با آثار و منابع علمی ناظر به نسبت علم و فرهنگ در آموزش عالی فراهم آمده است. در واقع، انتظار می‌رود که این گزیده نگاشته‌ها با تسهیل دسترسی مخاطبان به رونوشت کوتاه و فشرده آثار اصلی، سهمی مؤثر در تقویت آگاهی و بینش علمی و حرفه‌ای آنان داشته باشند.

امیدواریم مطالعه این مجموعه با افزایش علاقه و انگیزه مدیران و کارشناسان فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، به روشی مؤثر برای ترویج فرهنگ کتابخوانی و مطالعه جهت‌یافته و تخصصی متون ارزشمند و خواندنی تبدیل شود و به‌ویژه، اشتیاق مضاعف مخاطبان را برای خوانش مستوفای متون اصلی برانگیزد.

در پایان از پدیدآورندگان و ناشران ارجمند آثار اصلی که با استقبال مشفقانه خویش، اجازه و امکان گام نهادن در این مسیر را ارزانی داشتند، به مهر و امتنان سپاسگزاریم.

دفتر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

## معرفی اثر\*

### ۱. آشنایی با نویسندگان اثر

**عباس کاظمی**، متولد ۱۳۵۲، پژوهشگر حوزه مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناس ایرانی و دانش‌آموخته دوره دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی در دانشگاه تهران است. عنوان رساله دکتر کاظمی در دوره کارشناسی ارشد، «قرائت جدید روشنفکری دین از دین در دهه هفتاد» و دوره دکتری، «زندگی روزمره در مراکز خرید شهر تهران» است. دکتر عباس کاظمی در حال حاضر استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، عضو هیئت مدیره انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات و مدیر گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ است. موارد تدریس وی، «تاریخ تکوین علوم اجتماعی»، «جامعه‌شناسی اقناع و تبلیغ»، «مطالعات فرهنگی» و «نقد سیاست‌های فرهنگی ایران» و «زندگی روزمره» است.

کتاب‌ها:

مهمترین کتاب‌های منتشرشده از ایشان عبارتند از:

- دانشگاه از نردبان تا سایبان، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۷.
- مطالعات فرهنگی دانشگاهی، با همکاری محبوبه حاج حسینی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۶، چاپ دوم.
- امر روزمره در جامعه پساانقلابی، فرهنگ جاوید، ۱۳۹۶.

---

\* عباس کاظمی و محبوبه حاج حسینی، (۱۳۹۶)، مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- پرسه زنی و زندگی روزمره ایرانی، فرهنگ جاوید، ۱۳۹۴، چاپ دوم.
- جامعه‌شناسی روشنفکری دینی، طرح نو، ۱۳۸۴

مقاله‌ها:

- امام خمینی، احیاء دین و ولایت مطلقه فقیه، مجله روش شناسی علوم انسانی، بهار ۱۳۸۱، شماره ۳۰، صفحات ۶۲ تا ۷۸.
- عرفی شدن و زندگی روزمره، با همکاری مهدی فرجی، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۱، صفحات ۲۴۳ تا ۲۷۰.
- جامعه‌شناسی تاریخی: روایت، تاریخ و جامعه‌شناسی، پژوهش نامه علوم انسانی و اجتماعی « پاییز ۱۳۸۳، شماره ۱۴، صفحات ۱۶۱ تا ۱۷۸.
- زندگی روزمره در مرکز خرید نصر، اندیشه ایرانشهر، دوره اول، شماره سوم، صفحات ۴۴ تا ۵۱.
- رویکردهای نظری خرید: از جامعه‌شناسی تا مطالعات فرهنگی، با همکاری یوسفعلی ابادری، نامه علوم اجتماعی، بهار ۱۳۸۴، دوره ۱۱، شماره ۳، صفحات ۱۶۷ تا ۱۹۵.
- پروبلماتیک زندگی روزمره در مطالعات فرهنگی و نسبت آن با جامعه ایرانی، فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، دوره ۱، شماره ۴، صفحات ۹۷ تا ۱۲۲.

**محبوبه حاج‌حسینی**، دوره کارشناسی خود را در رشته علوم ارتباطات در دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد را نیز در همان دانشگاه و رشته در گرایش مطالعات فرهنگی و رسانه گذرانده است. وی با نگارش «سیاستگذاری فرهنگی-رسانه‌ای: مدلی برای مطالعات فرهنگی در ایران» در سال ۱۳۹۱ موفق به دریافت عنوان پایان‌نامه برتر دانشجویی حوزه علوم اجتماعی در جشنواره جهاد دانشگاهی شد. **تأسیس انجمن دانشجویی مطالعات فرهنگی و رسانه دانشگاه تهران** و همکاری با انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات در قالب مدیر داخلی خبرنگار و مسئول دفتر و برگزاری همایش‌های متعدد در حوزه فرهنگی و اجتماعی در کنار اجرای پروژه تحقیقی «تحلیل وضعیت مطالعات فرهنگی در ایران؛ زمینه اجتماعی شدن، نهادی شدن و آینده آن»، از مهم‌ترین فعالیت‌های وی در حوزه علوم اجتماعی است. وی هم اکنون به عنوان کارشناس امور اجتماعی در مجلس شورای اسلامی مشغول به کار است. مقالات علمی پژوهشی ایشان نیز در حوزه علوم اجتماعی، موارد زیر است:

- چالش‌های انجام مطالعات فرهنگی در ایران و افق‌های پیش رو، مشترک با دکتر عباس کاظمی، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هفتم، شماره ۲۶، سال ۹۴.
- ایدئولوژی مقاومت و مخاطب فعال: نگاهی به مطالعات خوانش در ایران، مشترک با دکتر عباس کاظمی، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره هشتم، شماره ۱، بهار ۹۴.

- بازنمایی مطالعات بازنمایی در ایران، مشترک با دکتر عباس کاظمی، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال نهم، شماره ۳۲، پاییز ۹۲.

## ۲. مسأله، موضوع و ایده اصلی کتاب

در کنفرانس دوسالانه مطالعات فرهنگی در سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۵) استانبول، عباس کاظمی (نویسنده اثر) و مهدی سمتی (استاد ارتباطات دانشگاه الینوی شمالی در ایالات متحده امریکا)، پدیده مطالعات فرهنگی در ایران را ذیل یک پنل معرفی کردند. پس از حدود ده سال، در این کتاب، تاریخ مطالعات فرهنگی دانشگاهی ایران در دهه هشتاد بازخوانی شد. این کتاب ماحصل تحقیقی با عنوان مطالعات فرهنگی و چالش‌های آن در ایران است که توسط عباس کاظمی و محبوبه حاج حسینی و با حمایت مالی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری صورت گرفت. مرزهای تحقیق از دو جهت محدود شده است: اول اینکه به پایان‌نامه‌های دانشجویان و مقالات پژوهشی تا سال ۱۳۹۰ معطوف شده است؛ و دوم اینکه، خوانش مطالعات فرهنگی را در ایران محدود به گروه‌های مطالعات فرهنگی در دانشگاه‌ها کرده است.

## ۳. رویکرد اصلی و متمایز نویسنده

اثر حاضر از معدود پژوهش‌هایی است که تاریخچه و روند پیدایش و رشدونمو یک رشته دانشگاهی را در ایران مورد مطالعه قرار داده‌اند. تکیه بر تجربیات کنشگران این رشته یعنی استادان، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان و مطالعه کلیه آثار تولیدشده توسط ایشان در حوزه مطالعات فرهنگی از نقاط قوت این کتاب است. تحقیق در خصوص پیوند دانش کسب‌شده توسط دانشجویان در این حوزه با بازار کار و فرصت‌های شغلی به‌دست آمده پس از فراغت از تحصیل، بخش ارزشمند دیگر این کتاب است که دغدغه متولیان و سیاستگذاران آموزش عالی را دنبال می‌کند. کتاب حاضر را پژوهشگرانی نوشته‌اند که خود در طول این سال‌ها درگیر جریان تکوین مطالعات فرهنگی در دانشگاه بوده‌اند و این را می‌توان نقطه قوت کتاب لحاظ کرد. از سوی دیگر، نویسندگان کتاب، با بسیاری از فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی و استادان این رشته در ارتباط نزدیک بوده‌اند و به‌خوبی توانسته‌اند از فضای درونی آنچه مطالعات فرهنگی دانشگاهی نام گرفته است، تصویری جامع ارائه دهند.

فاصله ایجادشده در مراحل مختلف کار، از طرح اولیه پژوهش توسط نویسندگان به پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی تا مطالعه پایان‌نامه‌ها، مقالات و انجام مصاحبه‌های گروهی و فردی و تحلیل محتوای به‌دست آمده از این رهگذر، منجر به تقویت و تکمیل اطلاعات و غنای تحلیل‌ها شده است که امید می‌رود گشایشی باشد برای



انجام مطالعات آتی با نگاهی دقیق به بستر تاریخی، عوامل بروز و ظهور رشته‌های دانشگاهی و شرایط توسعه و رشد آن‌ها به صورت تطبیقی با سایر کشورها.

این کتاب می‌تواند علاوه بر دانشجویان و استادان مطالعات فرهنگی در ایران، مورد توجه سایر اصحاب علوم اجتماعی نیز قرار بگیرد؛ به دلیل اینکه چنین حوزه‌ای به‌عنوان میدانی بین‌رشته‌ای همواره تعاملات عمیقی با سایر حوزه‌ها داشته است و در واقع، داستان زندگی مطالعات فرهنگی دانشگاهی با حوزه‌هایی مانند انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات زنان و ... قرابت و مشابهت زیادی دارد.

#### ۴. سرفصل‌های اصلی کتاب

کتاب *مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران* متشکل از پیشگفتار نویسنده اصلی، دیباچه ناشر، پژوهشکده مطالعات فرهنگی، مقدمه‌ای از دکتر مهدی سمتی و شش فصل است. فصول شش‌گانه این کتاب عبارتند از:

فصل اول: مقدمه‌ای بر مطالعات فرهنگی در ایران؛

فصل دوم: بازنمایی مطالعات بازنمایی در ایران؛

فصل سوم: ایدئولوژی مقاومت، مخاطب فعال و مطالعات خوانش در ایران؛

فصل چهارم: مطالعات میدانی، سوژه‌های مقاومت در بین طبقه متوسط تهرانی؛

فصل پنجم: مطالعات سیاستگذاری فرهنگی در ایران؛ و

فصل ششم: چالش‌های کار مطالعات فرهنگی در ایران و افق‌های پیش رو.

## فصل اول

### مقدمه‌ای بر مطالعات فرهنگی در ایران

تعریف مفهوم فرهنگ در طول دهه‌های گذشته دستخوش تغییرات فراوان بوده است؛ از تعاریف کلاسیک و لغتنامه‌ای تا برداشت‌های بعضاً ایدئولوژیک: تعریف نخبه‌گرایانه و ترسیم تصویری فاخر از امری متعالی در ادبیات کلاسیک (به ویژه آثار فاخر ادبی، هنری و... و تلاش برای ارتقای سطح فرهنگ عمومی) تا بسط آن به امری روزمره و اطلاق آن به فرهنگ زندگی روزمره، فرهنگ عامه‌پسند، فرهنگ پوپولیست و تعبیر مشابه.

همزمان، رشته‌های دانشگاهی مرتبط نیز برای مطالعه این حوزه، از گذشته تا امروز با تغییراتی همراه شده است؛ رشته مدیریت امور فرهنگی در دانشگاه علامه طباطبایی تا شکل‌گیری رشته مطالعات فرهنگی در مقطع کارشناسی ارشد (ابتدا در دانشگاه علامه طباطبایی، سپس در دانشگاه علم و فرهنگ و سرانجام در دانشگاه تهران و کاشان و به تازگی در دانشگاه‌های ایلام و کرمانشاه) و جامعه‌شناسی فرهنگی (دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، تربیت مدرس، گیلان، خوارزمی و ...) و سیاستگذاری فرهنگی (دانشگاه خوارزمی و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی) در مقطع دکتری؛ که هر یک جهت‌گیری و نگاه ویژه‌ای به موضوع فرهنگ داشته‌اند. در حالی که مدیریت امور فرهنگی و سیاستگذاری فرهنگی رویکردی کلان‌نگر اتخاذ کرده‌اند که بیشتر حول مباحث مدیریتی می‌چرخد، جامعه‌شناسی فرهنگی و مطالعات فرهنگی، نقد و بررسی انتقادی جلوه‌های فرهنگ همچون کتاب، فیلم، سریال، سبک زندگی خرده فرهنگ‌های جوانان، اقلیت‌های قومی، جنسیتی، زبانی و ... را نشانه رفته‌اند. نویسندگان در فصل اول کتاب، به مطالعه سیر تاریخی این تغییرات و شکل‌گیری رشته مطالعات فرهنگی در کنار شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تسهیل‌کننده این مهم و البته نگرانی‌ها در باب رشد مطالعاتی از این دست پرداخته‌اند؛ نگرانی‌هایی که سرانجام منجر به تعطیلی گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی در میانه دهه هشتاد شد.

بحث مهمی که در مقدمه کتاب به شکل مبسوط به آن پرداخته شده، به مناقشاتی که حول مفهوم فرهنگ در ایران معاصر رخ داده است، برمی‌گردد. در این جا از سه زاویه به فرهنگ نگریسته می‌شود: آخرین سنگر و خط دفاع برای بقا در مبارزه علیه سلطه غربی از دید جهان پسااستعماری عرب؛ نگاه دولتی به فرهنگ در زمان پهلوی همراه با شکل‌گیری وزارت معارف؛ و سرانجام تعریف روشنفکران چپ از این مفهوم در تقابل با فرهنگ وابسته سرمایه‌دارانه حکومت‌های به‌اصطلاح ملی.

بعد از انقلاب نیز مناقشات رنگ و بوی دیگری یافت: تقابل اصلی که بعد از انقلاب در گفتمان‌های فرهنگی شکل گرفت، تقابل میان فرهنگ «مبتذل غربی» با «فرهنگ ناب اسلامی» بود. برهه انقلاب فرهنگی، نقطه عزیمت مناسبی برای شکل‌گیری مطالعات فرهنگی با رویکرد دولتی بوده است؛ چرا که این برهه، فرهنگ را به‌مثابه یک موضوع از دو جهت برجسته کرد: نخست، در نظر گرفتن فرهنگ به‌عنوان عرصه‌ای از مداخلات قدرت‌های غربی و امپریالیستی؛ و دوم در نظر گرفتن فرهنگ به‌مثابه قلمرو ارزشمندی از عناصر والا که از طریق آموزش صحیح آن می‌توان جامعه را مدیریت کرد.

در برهه زمانی دوم، یعنی دوران جنگ تحمیلی، مفهوم فرهنگ در گفتمانی جدید مطرح شد. تقابل فرهنگ غربی- فرهنگ اسلامی در این برهه جای خود را به فرهنگ غرب- فرهنگ جبهه داد. فرهنگ جبهه، مفهوم پیچیده ایدئولوژیکی است که مجموعه‌ای از ارزش‌های جنگ، ارزش‌های نظام سیاسی، ارزش‌های انقلاب و ارزش‌های تاریخی شیعه را به شکل جدیدی مطرح می‌کند. آنچه فرهنگ جبهه برای ما آشکار می‌سازد نگاه مسلطی است که نسبت به زندگی روزمره و امر مادی، ایجاد شده است. زندگی روزمره به‌مثابه امر دنی و این دنیایی باید خود را در سایه امر مقدس زندگی جبهه قربانی کند.

در دوران بعد از جنگ، تحولات عمیقی در جامعه رخ داد که بیشتر از بعد اقتصادی و در نتیجه آن تحولات فرهنگی مورد توجه بوده است؛ برای مثال، سیاست‌های توسعه دولت سازندگی در عمل، ارزش‌های اقتصادی و اجتماعی متفاوتی را با ارزش‌های انقلابی پیشین وارد میدان کرد. یکی از این پدیده‌های نوظهور، شکل‌گیری اخلاق مصرفی جدید و ظهور تبلیغات تجاری در قلب ام‌القرای اسلامی بود. این امر نه تنها ارزش‌ها و فرهنگ پیشین را کنار نزد بلکه به آن، جایگاهی معتبرتر و جدی‌تر درون نظم سیاسی بخشید. نتیجه آن، شکل‌گیری فرهنگ معاصر پسانقلابی است که عرصه‌ای برای مبارزه میان دو جریان معطوف به امر مادی، این دنیایی و مصرفی با جریانی آن دنیایی، به لحاظ ایدئولوژیک زاهدانه و ضد سرمایه‌دارانه است.

مجموع جریان‌هایی که «مطالعات فرهنگ دولتی را راهبری می‌کنند» حول مقوله سیاست‌گذاری و مهندسی فرهنگی جای می‌گیرند. در این حوزه، می‌توان لیستی از اقدامات و سیاست‌گذاری‌ها مانند طرح امنیت اجتماعی، ساماندهی مد و پوشش و سیاست‌گذاری رسانه‌ای را فهرست کرد. همه این طرح‌های فرهنگی ذیل این پیش فرض

از فرهنگ جای گرفته‌اند که فرهنگ، سنگر و پناهگاهی مهم برای ارزش‌های دینی و انقلابی است. رویکرد رسمی به فرهنگ بسیار شبیه رویکرد روشنفکری چپ در شکل پسااستعماری‌اش در آمریکاست؛ به طوری که هر دو رویکرد، نگران آمریکایی شدن فرهنگ و علاقه‌مند به تمرکززدایی از غرب در فرهنگ جهانی هستند و از گفتمان‌های محلی در فرهنگ استقبال می‌کنند.

اما یک تفاوت عظیم در درک از فرهنگ و معنایی که از فرهنگ روزمره یا فرهنگ عامه مراد می‌کنند، وجود دارد. در حالی که رویکرد فرهنگی رسمی و رویکرد پسااستعماری در نگاه به امپریالیسم فرهنگی با هم شباهت‌هایی دارند اما به لحاظ نگاه به فرهنگ و زندگی روزمره در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند. گفتمان رسمی فرهنگ در ایران، بیشتر فرهنگ را آن‌گونه می‌فهمد که پیشینیان مکتب بیرمنگام همچون آرنولد می‌فهمیدند؛ یعنی فرهنگ به‌مثابه کمال و آموزش. بی‌تردید، زندگی معمولی در این سنت به‌عنوان عرصه‌ای پست و بی ارزش تلقی می‌شود که همواره محتاج نظارت و تماشا شدن از بالاست. در دل همین نوع مطالعه از فرهنگ است که پروژه‌های مهندسی فرهنگی و پدافند فرهنگی خلق شده است.

از اواخر دهه هفتاد شمسی، گفتمان موازی دیگری در مطالعات فرهنگی ایرانی شکل گرفت که اگرچه ریشه در جریان جدید روشنفکری در ایران دارد اما در آکادمی‌ها بارور شد. تقابل کانونی در این گفتمان نه تقابل غرب با فرهنگ اسلامی ایرانی بلکه تقابل در سطح ملی و میان دولت و فرهنگ معمولی و روزمره بوده است. این شکل از مطالعات فرهنگی نه بر سیاست‌گذاری‌های فرهنگی بلکه بیشتر بر سیاست‌های بازنمایی و سیاست‌های فرهنگی معطوف است؛ همین‌طور، این گفتمان تأکید خود را بر زندگی روزمره معمولی معاصر قرار داده است.

نویسندگان بر این باورند که مطالعات فرهنگی درون آکادمی‌های ایرانی، پایان‌نامه‌های دانشجویی و مقالات این رشته، خود را بیشتر از طریق نقد سیاست‌های دولتی تعریف کرده است. مسئله کانونی در این سنت، مطالعه فرهنگ مقاومت در زندگی روزمره به‌واسطه سلطه ارزش‌های ایدئولوژیک دینی بوده است. به این معنا، به جای موضع‌گیری انتقادی در برابر فرهنگ مسلط غربی، انتقاد در برابر سلطه دریافتی خاص از فرهنگ و دین در محور این گفتمان جای داده شده است.

بنابراین، مفهوم قدرت در مطالعات فرهنگی عمدتاً دانشگاهی، بیشتر به دولت و دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولت و نه به سلطه جهانی بلکه بیشتر به تفوق ارزش‌های رسمی معطوف است. شق دیگری هم درون سنت نوپدید مطالعات فرهنگی شکل گرفته است که قدرت را اندکی فراتر یا بیرون از دولت می‌برد و به نهادهای اجتماعی پدرسالار یا خانواده سنتی معطوف می‌کند. این رویکرد تا اندازه زیادی تحت‌تأثیر موج‌های متأخر مطالعات فرهنگی از یک‌سو و سنت فرانسوی ساختارگرایی و پسا‌ساختارگرایی در قالب نظریات نشانه‌شناسانه بارت، فوکو و دریدا از دیگر سو بوده است. همانند مطالعات فرهنگ دولتی، سنت متأخر نیز نگران مداخله قدرت و نشانه‌های قدرت در

زندگی معمولی مردم است، با این تفاوت که زندگی معمولی را جریانی سیال از مقاومت‌ها، ابداعات و نوآوری‌ها می‌داند و از سویی دیگر، نیروهای سیاست‌گذار فرهنگی را به‌عنوان عنصر مزاحم و مخل در زندگی روزمره شناسایی می‌کند. با این همه، مطالعات فرهنگی نوپدید را در ایران می‌توان در دامن دو سنت نیرومند فهم کرد: یکی سنت انتقادی روشنفکری دینی و دیگری سنت ترجمه نظریات انتقادی.

به طور کلی آنچه مطالعات فرهنگی را در مقایسه با سایر حوزه‌ها برجسته و متمایز می‌کند، توجه ویژه به امر معمولی<sup>۱</sup> و حاشیه‌ای<sup>۲</sup> است. ریشه‌های این دگربینی و دگراندیشی در مفهوم فرهنگ اگرچه به پیش از مطالعات فرهنگی یعنی به انسان‌شناسی و تعریف فرهنگ به‌مثابه شیوه زندگی برمی‌گردد اما مطالعات فرهنگی مفهوم فرهنگ معمولی را به‌مثابه امر سیاسی تعالی داده است. در این برداشت، مردم عادی، خالقان فرهنگ و قهرمانان زندگی روزمره هستند. همین مردم عادی هستند که فرهنگ را در کردارهای خود تعالی می‌دهند. رویکرد مقابل و البته مسلط در جامعه ما برعکس، بر تعالی دادن فرهنگ معمولی از بیرون به‌واسطه فرهنگ طبقات حاکم تأکید می‌کند و این در عمل، مناقشه مفهوم فرهنگ را در جامعه ایرانی وسعت بخشیده است.

از سوی دیگر مطالعات فرهنگی با قدرت و ذهنیت گره خورده است؛ اینکه سوزنه‌های انسانی چگونه شکل می‌گیرند و چگونه فضاها را اجتماعی را تجربه می‌کنند.

فرهنگ در ایران از سه ضلع متفاوت مدیریت می‌شود؛ ابتدا می‌توان به نقش نهاد مذهب اشاره کرد که حتی پیش از آنکه دولت‌ها متولی نقش فرهنگی شوند، حضور برجسته‌ای داشتند. می‌توان با نظر محمد عایش هم‌عقیده بود که در کشورهای خاورمیانه، فرهنگ به نحو کاملاً متفاوتی درک می‌شود. در خاورمیانه و از جمله ایران، فرهنگ با امر مقدس گره خورده است و از سوی دیگر فرهنگ، بهشت امنی را فراهم می‌کند که از ما در برابر فرهنگ غرب محافظت می‌کند.

مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران در دهه هشتاد متولد شد. دانشگاه‌های علامه طباطبایی در سال ۱۳۸۱، تهران و علم و فرهنگ در سال ۱۳۸۴ و کاشان در سال ۱۳۸۸، گروه مطالعات فرهنگی را دایر و شروع به پذیرش دانشجو کردند. مطالعات فرهنگی در دانشگاه علامه طباطبایی، ابتدا دوره‌ای برای آموزش این رشته در مقطع کارشناسی ارشد بود و سرفصل دروس آن در ابتدا بیشتر به جامعه‌شناسی فرهنگ و انسان‌شناسی شباهت داشت. اما پس از آن تلاش شد در عمل به سنت مطالعات فرهنگی بیرمگامی نزدیک شود.

مطالعات فرهنگی در این دانشگاه از دو پشتوانه برخوردار بود؛ یکی سنت جامعه‌شناسی که گروه مطالعات فرهنگی تا اندازه‌ای از دل آن برآمد و دیگری رشته‌ای مستعجل به نام مدیریت امور فرهنگی. این عقبه می‌توانست

---

۱. the ordinary

۲. the marginal

هم به‌عنوان بازدارنده و هم به‌عنوان مقوم جریان جدید عمل کند. در حالی که رشته مدیریت امور فرهنگی بیشتر رشته‌ای عملی بوده، مطالعات فرهنگی بیشتر بر دانش نظری تکیه داشته است و در حالی که اولی با قدرت همگرایانه عمل می‌کرده، دومی بیشتر وجهه روشنفکرانه و منتقدانه داشته است.

متأسفانه رشته مطالعات فرهنگی نیز عمر کوتاهی داشت و در پایان دهه هشتاد تحت تأثیر فضای متشنج سیاسی و به بهانه بازنگری در واحدهای درسی منحل شد. البته در سال‌های اخیر دانشگاه علامه مجدداً اقدام به پذیرش دانشجوی در این رشته کرده و علاوه بر این، در دانشگاه ایلام و کرمانشاه نیز این رشته دایر گردیده است.

اولین دوره فوق‌لیسانس رشته «مطالعات فرهنگی و رسانه» در دانشگاه تهران سال ۱۳۸۴ در گروه ارتباطات تأسیس شد. در واقع، برخلاف دانشگاه علامه طباطبایی، مطالعات فرهنگی در اینجا ذیل چتر رشته ارتباطات قرار گرفت و به سمت مطالعات رسانه معطوف شد. هم‌زمان، رشته مطالعات فرهنگی در دانشگاه علم و فرهنگ، با همکاری گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس و در مقطع کارشناسی ارشد، آغاز به کار کرد. تأسیس این رشته در دانشگاه کاشان در سال ۱۳۸۸، رخداد دیگری است که به توسعه گرایش به مطالعات فرهنگی در ایران دامن زده است.

مقایسه سرفصل دروس دانشگاه‌های مختلف در ایران حاکی از آن است که عناوین ارائه‌شده در هر موضوع در دانشگاه‌های مختلف با وجود برخی شباهت‌ها، با هم متفاوت‌اند. این تفاوت‌ها باعث شکل‌گیری و تکوین «انواع» جهت‌گیری نسبت به مطالعات فرهنگی در ایران شده است. از آن میان، مطالعات فرهنگی در دانشگاه تهران آشکارا متمایز است. همچنان که از نام این رشته در دانشگاه تهران مشخص است، مطالعات فرهنگی بر مبنای مطالعات رسانه جهت‌گیری شده است. درس‌های ارائه‌شده در این دانشگاه مبتنی بر مطالعات فرهنگی رسانه هستند (درس‌هایی همانند مطالعات تلویزیون، سینما و مطالعات فرهنگی، مطالعات فضای مجازی) که عمدتاً سه محور مطالعات رسانه‌های چاپی، مطالعات رادیو و تلویزیون و مطالعات فضای مجازی را پوشش می‌دهند. بر مبنای چنین جهت‌گیری می‌توان انتظار داشت تحقیقاتی که در دانشگاه تهران انجام شده است، بیشتر متن‌محور باشند و اگرچه در درس‌های ارائه‌شده، دروس مرتبط با فرهنگ عامه و سیاست‌گذاری فرهنگی هم مشاهده می‌شوند اما در میان مجموع این دروس، جایگاه حاشیه‌ای دارند.

درواقع، سرفصل‌ها و شرح دروس این رشته در دانشگاه علامه طباطبایی، الگو و سرمشق دو دانشگاه علم و فرهنگ و کاشان شده است و تفاوت‌های بنیادی با یکدیگر ندارند. طرح و عنوان درس‌ها حاکی از آن است که درس‌هایی از جامعه‌شناسی یا سایر رشته‌های علوم اجتماعی با محوریت فرهنگی در این رشته طراحی شده‌اند (درس‌هایی با نام‌های جامعه‌شناسی فرهنگ، مسائل فرهنگی، تغییرات فرهنگی، نظریه‌های فرهنگی و ارتباطات میان فرهنگی). قضاوت صرف به‌واسطه عناوین درسی که در این دانشگاه‌ها ارائه می‌شود، ممکن است ما را دچار گمراهی کند؛ چراکه به‌واسطه این ملاک، عناوین و شرح درس‌های گفته‌شده، شباهتی با آنچه مطالعات فرهنگی

نامیده می‌شود، ندارند و در عمل، همان درس‌های رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی هستند.

پژوهش حاضر، مبتنی بوده است بر واری‌پایان‌نامه‌های دانشجویی در دپارتمان‌های مطالعات فرهنگی سه دانشگاه علامه طباطبایی، علم و فرهنگ و تهران، مطالعه مقالات منتشرشده در دو فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات و تحقیقات فرهنگی ایران، مصاحبه گروهی با فارغ‌التحصیلان و دانشجویان رشته مطالعات فرهنگی و مصاحبه با استادان و مدرسان این رشته.

در مرحله نخست، کار استخراج نمونه و دسته‌بندی اطلاعات به دست‌آمده از مطالعه پایان‌نامه‌ها و مقالات به‌صورت کمی انجام شده است. حدود ۱۲۰ پایان‌نامه از سه دانشگاه مورد بررسی قرار گرفتند و تحلیل محتوا شدند. در مرحله بعد، با توجه به پرسش‌ها و اهداف و نتایج تحقیق، تحلیلی کیفی ارائه شده است. تمام مقالات در دو مجله ذکرشده، از ابتدای انتشار تا پایان سال ۱۳۹۰، مطالعه شدند. فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات از زمستان ۱۳۸۲ و فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران از بهار ۱۳۸۷، مطالعه و اطلاعات مورد نیاز از آنها استخراج شد؛ به عبارت دیگر، حدود ۱۰۶ مقاله از این مجلات مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. مقالات دیگری هم که به مباحث سیاست‌گذاری فرهنگی مرتبط بوده‌اند، از مجلات مربوط به مهندسی فرهنگی و سایر مجلات شورای انقلاب فرهنگی بررسی شده‌اند. همین‌طور با حدود بیست نفر از استادان مطالعات فرهنگی مصاحبه فردی انجام شده است و دو مصاحبه گروهی از سه دانشگاه علامه طباطبایی، علم و فرهنگ و تهران با دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی انجام شده است.

نویسندگان کتاب بر این باورند که تحقیقات انجام‌شده را می‌توان حول چهار گرایش مطالعات بازنمایی، خوانش، میدانی و اتنوگرافیک، مطالعات سیاست‌گذاری طبقه‌بندی کرد که هر یک را در فصلی جداگانه به بحث گذاشته‌اند.

## فصل دوم

### بازنمایی مطالعات بازنمایی در ایران

مطالعات بازنمایی یکی از چهار گرایش غالب در تحقیقات انجام شده در حوزه مطالعات فرهنگی در ایران است. این مطالعات که به بررسی نحوه به تصویر کشیدن اقلیت‌های قومی، زبانی، جنسیتی، سبک زندگی غالباً طبقه متوسط شهری، خرده فرهنگ‌های جوانان و ... در محصولات رسانه‌ای از جمله فیلم، سریال، کتاب، مطبوعات و ... می‌پردازد، بیش از همه موردانتقاد دوستان و دشمنان رشته مطالعات فرهنگی قرار گرفته است. نویسندگان این مطالعات متن‌محور را غالباً بدون کمترین تماس با افراد و سوژه‌های موردبحث، با تکیه بر روش‌های تحلیل محتوا، تحلیل گفتمان، نشانه‌شناسی و ... انجام داده‌اند.

واکاوی مطالعات بازنمایی در دانشگاه‌های ایران بیان‌گر آن است که بازنمایی در دستگاه رسانه‌ای دولتی، دقیقاً نقش امر به معروف و نهی از منکر را بر مبنای شعائر دینی در شکل تولیدات رسانه‌ای ایفا کرده است؛ به این معنا که از طریق رسانه‌ها به جامعه نشان داده است که چه شکلی از زندگی خوب و چه اشکالی بد است. بنابراین، در حالی که مطالعات فرهنگی در خاستگاهش یعنی بیرمنگام، درباره بحث بازنمایی یا کم‌نمایی طبقات کارگری یا زندگی اقلیت‌هایی چون سیاهان شکل گرفته بود، در ایران مبتنی بر مطالعه شیوه بازنمایی شکل زندگی طبقه متوسط بوده است. در نگاه اول به نظر می‌رسد شاید مطالعات فرهنگی از قشرهای فرودست اجتماعی و اقتصادی غفلت کرده است، اما با نگاهی عمیق‌تر، متوجه می‌شویم طبقات متوسط خود نیز از جمله طبقات فرودست فرهنگی و ایدئولوژیک در جامعه ما محسوب می‌شوند. در این بازنمایی رسانه‌ای، شکل زندگی طبقه متوسط عمدتاً سکولار، غرب‌زده، خودباخته، غیراصیل و شکل زندگی طبقات متوسط مذهبی و گاه طبقات کارگری مذهبی، اصیل، انقلابی و اسلامی نمایش داده شده است. به این ترتیب، موج توجه به مطالعه بازنمایی در ایران با امر ایدئولوژیک و قدرت گره می‌خورد؛ به این معنا که چنین مطالعاتی برای ایجاد خودفهمی و خودآگاهی طبقه متوسط مورد استفاده قرار گرفته است.

بخش عمده تحقیقات بازنمایی به مطالعه بازنمایی فیلم و سریال و البته رمان پرداخته‌اند. درست است که فیلم،



سریال و رمان قدرت زیادی در بازنمایی جامعه و تأثیرگذاری در آن دارند، اما اگر تلویزیون را به عنوان ابزار بازنمایی قدرتمند در ایران به حساب آوریم، شاید این سؤالی بجا باشد که بپرسیم چرا سایر برنامه‌های تلویزیونی چون خبر، برنامه‌های مستند و گزارش‌ها کمتر مورد توجه یا اساساً مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند.

مطالعات بازنمایی در ایران به لحاظ موضوعی از تنوع بسیاری برخوردار است. گروه‌های حاشیه‌ای سنی (جوانان)، جنسیتی (زنان و دختران)، اقوام (قومیت کرد)، گروه‌هایی همچون جانبازان، فرودستان در دوره‌های تاریخی مختلف، تنها بخشی از محورهای اصلی جامعه‌آماری تحقیق حاضر را تشکیل می‌دهند. تجربه دینی، فرهنگ سیاسی، شهروندی، سبک زندگی، امر مقدس، زندگی روزمره، انقلاب مشروطه، جریان کشف حجاب و جنبش دانشجویی از دیگر موضوعاتی هستند که برای نگارش پایان‌نامه در حوزه بازنمایی، به آنها توجه ویژه‌ای نشان داده شده است. موارد اخیر حاکی از آن است که در مطالعات فرهنگی ایرانی از دریچه مطالعات بازنمایی به گروه‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها و موضوعاتی به جز گروه‌های حاشیه‌ای نیز اقبال نشان داده شده است؛ اما همان‌طور که رضایی (۱۳۹۰)، گفته است، ساختارهای حاکم در هر جامعه در تعریف گروه‌های حاشیه‌ای و اقلیت‌ها، نقش اصلی را ایفا می‌کنند؛ از این‌رو در مطالعات بازنمایی در جوامع مختلف با موضوعات متفاوتی سروکار داریم.

گذشته از مطالعاتی که اساساً هیچ ارتباطی به مطالعات بازنمایی در معنای مصطلح آن ندارند، در میان مجموع تحقیقاتی که آنها را نزدیک‌تر به سنت مطالعات فرهنگی یافتیم نیز، نکات قابل توجهی برای بحث وجود دارد. غالب این مطالعات از سه‌گانه هال فراتر نرفته‌اند؛ به این معنا که آنان صرفاً آن مدل سه‌گانه خوانش را کاملاً پذیرفته‌اند و هیچ نکته درخور تأمل تازه‌ای بدان نیفزوده‌اند و صرفاً تأکید کرده‌اند که مدل هال کاملاً درست بوده است. در بخش قابل توجهی از تحقیقات تحلیل گفتمان نیز محور اصلی، اندیشه‌های فوکو (ی متقدم) است. فرکلاف، ون دایک، و لکلا و موف به مراتب کم‌تر از اندیشه‌های فوکو مجال بحث یافته‌اند.

مبتدل شدن موضوعات یکی از نتایج عملی است که این‌گونه تحقیقات به‌طور ناخواسته به آن دامن زده‌اند. این تحقیقات در عمل، از گروه‌های حاشیه‌ای مانند زنان کلیتی جدید می‌سازند. کلیت به این معنا که با ساخته شدن آن تفاوت‌های موجود در میان زنان نادیده گرفته می‌شود.

برای برون‌رفت از مسئله بازنمایی ابتدا باید به مقوله کلیت‌شکنی توجه بیشتری شود؛ یعنی کنار گذاشتن درک تک‌بعدی از گروه‌های حاشیه‌ای و چندگانه دیدن آنها. در واقع، در هر مطالعه بازنمایی برای رسیدن به درکی چندبعدی باید مطالعه عمیق‌تر و پیچیده‌تر بازنمایی را در دستور کار قرار داد و یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق آن تقاطعی دیدن است؛ به این معنا که باید ترکیبی از ابعاد مختلف حاشیه‌ای بودن را در هنگام مطالعه سوژه در نظر داشته باشیم. راهکار دوم با فراتر رفتن از مطالعات صرفاً متنی ممکن می‌شود. بدین منظور، پیوند زدن میان مطالعات بازنمایی و مطالعات سیاست‌گذاری می‌تواند مهم‌ترین اقدام برای مفیدتر کردن کردار تحقیقاتی «مطالعات فرهنگی»

در نظر گرفته شود. البته، مطالعات بازنمایی نباید جای خود را به رویکرد دیگری بدهد و به کلی از میدان مطالعات فرهنگی خارج شود، اما در عین حال نیز نباید محدود به انتقادات آکادمیک شود.

## فصل سوم

### ایدئولوژی مقاومت، مخاطب فعال و مطالعات خوانش در ایران

برهه مطالعات بازنمایی در ایران با برهه مطالعات خوانش همراه بوده است. تحت تأثیر مطالعات فرهنگی بیرمنگامی و امریکایی، مطالعات فرهنگی در ایران سیاست‌های خوانش را راهی برای مقاومت و متفاوت بودن پنداشته است. فهم از چگونگی خوانش در ایران با ترجمه مقاله رمزگذاری و رمزگشایی هال در کتاب *مطالعات فرهنگی سایمون دیورینگ* آغاز شد. پس از این ترجمه، فهم خوانش از رویکردی انفعالی یا فهم مبتنی بر رضایت و خشنودی در علم ارتباطات فراتر رفت و به اشکال سه‌گانه هال منتهی شد. اشکال سه‌گانه هال<sup>۳</sup> به‌عنوان اصلی مسلم در بسیاری از تحقیقات مطالعات فرهنگی پذیرفته و بدون کمترین دستکاری در جامعه‌های مورد بررسی به‌کار گرفته شد. با وجود نظام بازنمایی نیرومند در بطن رسانه‌های دولتی، طبقات متوسط (به این دلیل که بیشتر مطالعات حول آنها انجام شده است)، خوانش‌های مخالف‌جویانه‌ای از خود نشان داده‌اند. پیش از توجه به چنین رویکردی تحت تأثیر جامعه‌شناسان انتقادی در ایران چون یوسف ابادری یا روشنفکرانی چون مراد فرهادپور و ترجمه مقاله *صنعت فرهنگ*، فهم یک‌سویه و انفعالی از ایدئولوژی مورد استقبال قرار گرفته بود. دل‌کندن از این نظریه آن‌چنان سخت بود که تحلیل‌های جدید از مخاطب برای برخی از طرفداران آدرنوبی در ایران سخیف به نظر می‌رسید.

در این فصل به این پرسش پاسخ داده می‌شود که مخاطب در مطالعات فرهنگی ایرانی چگونه فهم شده است؟ چه نوع دسته‌بندی از آن ارائه شده است؟ و به‌طور کلی خوانش تابع چه متغیرهایی است؟ نتایج تحقیق نشان داده است که مدل هال از خوانش، در ایران به‌عنوان مدل مسلط تقریباً بدون نقد و ارزیابی انتقادی به‌کار گرفته شده است. بر اساس این مدل، تحقیقات ایرانی، دوگانه مخاطب منفعل و مخاطب فعال را برجسته کرده‌اند. کلیشه مخاطب منفعل برای سال‌ها در مطالعات ارتباطی مسلط بوده است. در ایران نیز تأثیر قدرتمند رسانه‌ها تا دهه

<sup>۳</sup>. برای فهم سه‌گانه هال نگاه کنید به :

Hall, Stuart (1997). *Representation: cultural representations and signifying practices*. London Thousand Oaks, California: Sage in association with the Open University.

هفتاد، گرایش غالب بوده است.

در دو دهه اخیر کلیشه جدیدی مطرح شده است که محققان جدید آن را با عنوان مخاطب فعال بازنمایی می‌کنند. در این دسته از مطالعات، رویکرد سه‌گانه هال در خوانش متون رسانه‌ای، محور اصلی بحث‌های نظری است. نویسندگان در نهایت، جریان بحث را با خوش‌بینی به این سمت هدایت می‌کنند که در اغلب موارد جامعه آماری تحقیق از دانش و سواد رسانه‌ای لازم در رمزگشایی پیام‌های رسانه‌ای برخوردار بوده و دستگاه‌های هژمونیک در بازتولید ایدئولوژی حاکم شکست خورده‌اند. این نتیجه‌گیری که به پارادایمی غالب در مطالعات خوانش رسانه‌ای در ایران تبدیل شده است، نقض آشکار ادعاهای افشاگرانه و رهاسازی مردم از سوی مطالعات فرهنگی به نظر می‌رسد.

همچنین باید گفت این مخاطب فعال که به‌طور تلویحی دارای بار معنایی ارزش‌گذاری شده است، بیشتر با طبقه متوسط تهرانی (تحصیلات و مصرف فرهنگی بالا)، بازنمایی شده و مخاطب منفعل بیشتر در میان افراد طبقات پایین، با سواد کمتر و دسترسی رسانه‌ای کمتر یافت شده است. با این توضیح علت موفقیت هرچند نسبی رسانه‌ی فراگیری چون تلویزیون، به ویژه در بازتولید مشروعیت سیاسی و مذهبی را چگونه می‌توان تحلیل و توجیه کرد؟ بخشی دیگر از تحقیقات، فعال بودن مخاطب را مشروط به متغیرهایی چون دسترسی گفتمانی و به‌طور خاص درگیری با تعهدات دینی دانسته‌اند.

همچنین باید گفت برخی محققان ایرانی شکل دیگری از سوژه و مخاطب را شناسایی کرده‌اند که به‌جای تأکید بر مخالفت یا گفت‌وگو، بر مفهوم لذت انگشت می‌گذارد. سوژه لذت‌طلب، مخاطبی است که زندگی خود را با متن دل‌نشین‌تر می‌کند و چندان با رمزها و کدهای نهفته درگیر نمی‌شود و نوعی بی‌اعتنایی اختیار می‌کند. نویسندگان کتاب در انتهای این فصل پیشنهاداتی را برای بهبود تحقیقات خوانش ارائه کرده‌اند: از دید آن‌ها آنچه در تحقیقات باید بدان توجه کنیم این است که مخاطب نباید صرفاً در استفاده بلافصل از متن رسانه‌ای تحلیل شود؛ فردی که در خیابان، محل کار و فضاهای عمومی، سریال‌ها و فیلم‌های شب گذشته را تحلیل می‌کند نیز، به‌عنوان مخاطب می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد؛ بنابراین، ما به نوعی بازبینی در تعریف مخاطب نیاز داریم. در آن صورت، مطالعات فرهنگی باید افق‌های تازه‌ای در مطالعات مرتبط با مخاطب باز کند که فراتر از تحلیل متنی می‌رود و راه را برای ترکیب مطالعات متنی و مطالعات میدانی باز می‌کند.

دیگر اینکه در این مطالعات، موضوع فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به اندازه موضوعات دیگر چون سینما و سریال مورد توجه نبوده‌اند. همچنین، در تمامی این مطالعات که غالباً با تحقیق بر روی مخاطبان تهرانی انجام شده‌اند، همگنی جامعه آماری به‌وضوح مشخص است. جامعه آماری تحقیق را در این مطالعات، قشر تحصیل‌کرده و طبقه متوسط تشکیل می‌دهند که از دسترسی رسانه‌ای بالایی برخوردار بوده و معمولاً از رسانه‌های خارجی نیز

استفاده می‌کنند. این عامل بر نوع دریافت و خوانش مخاطبان از محتوای رسانه‌ای، تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. این ادعا در مطالعات مورد بررسی ما در این فصل نیز تأیید شده است. همچنین، در تمامی مطالعات عامل تحصیلات، جنسیت و طبقه اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان فاکتورهای تعیین‌کننده مورد توجه بوده‌اند. در نهایت، اشکال دیگری از متون مانند موسیقی، تبلیغات و رمان در مطالعات فرهنگی و به‌ویژه، در مطالعات خوانش و دریافت رسانه‌ای در ایران، کمتر موضوع تحقیق بوده است.

## فصل چهارم

### مطالعات میدانی، سوژه‌های مقاومت در بین طبقه متوسط تهرانی

اقبال به مطالعات اتنوگرافی و توجه به میدان، تا اندازه زیادی مرهون مطالعات و رهیافت‌های نظری و روشی انسان‌شناسی در ایران بوده است. اولین مطالعات موردی و تک‌نگاری‌ها در ایران توسط مردم‌شناسان در دهه چهل انجام شد. تک‌نگاری طالب‌آباد (۱۳۴۵)، یکی از مشهورترین این تک‌نگاری‌هاست که به توصیف دقیق و جزئیات یک آبادی پرداخته است. ثبت رویدادهای زندگی روزمره شروع خوبی برای مطالعات فرهنگی بوده است با این تفاوت که این مطالعه معطوف به شهرهای بزرگ چون تهران شده و زندگی طبقه متوسط، در کانون مطالعه قرار گرفته است. برخی از این مطالعات میدانی مانند مطالعه پارتی‌های تهران (یوسفی، ۱۳۸۵) به زندگی زیرزمینی (غیر مجاز از نظر سیستم حاکم) طبقه متوسط اشاره دارد و برخی، به زندگی روی زمین (مجاز و ناممنوع از نظر سیستم حاکم) مانند مطالعه مراکز خرید، کافی‌شاپ‌ها و مساجد (شالچی و آزاد، ۱۳۸۴، کاظمی، ۱۳۸۴) و... در عین حال مطالعه ذهنیت‌ها (کارتون‌ها)، سازمان‌ها (مدارس و دانشگاه‌ها و سازمان‌های رسانه‌ای) هم، موضوع توجه بوده است.

مطالعات فرهنگی به‌طور خاص در مطالعات میدانی‌اش به سوژه‌های فرهنگی پرداخته که نه منفعل، کج‌رو یا خودباخته بلکه سوژه‌هایی فعال محسوب می‌شوند. اگرچه یک شکل از سوژه فعال در مطالعات فرهنگی ایران غالب بوده است اما محققان موفق شده‌اند تا اشکال نوپدیدتری از سوژه را هم شناسایی کنند. به‌طور کلی نوع سوژه در مطالعات فرهنگی ایرانی تشخیص داده شده است: سوژه مقاومت، سوژه لذت‌طلب و سوژه هویت‌طلب؛ بر مبنای برداشت رایج در مطالعات فرهنگی ایرانی، سوژه مقاومت غالباً سوژه آگاه سیاسی است که در متن زندگی روزمره به کنشی سیاسی دست می‌زند؛ اما از آنجا که کنش سیاسی آگاهانه (به معنای سیاست متعارف)، نتایج رادیکالی در پی ندارد، اغلب مورد نقد افرادی قرار می‌گیرد که چنین کنشی را صرفاً مبتذل و زیباشناسانه تصور کرده‌اند. در حالی که کنش مقاومت در زندگی روزمره را نباید صرفاً با عنصر آگاهی درک کرد بلکه آن را باید در متن کردارهای

فرهنگی فهمید و همچنین، معنای تغییر را نه صرفاً در نهاد دولت، بلکه در متن فرهنگ نیز باید جست‌وجو کرد. نوع دوم سوژه را می‌توان در سوژه لذت دید. مفهوم لذت در فرهنگ رسمی ایران، مفهومی دنی و بی‌ارزش است. در سنت انتقادی مسلط در روشنفکری ایران، درک فرهنگ به‌مثابه امر والا، مانع از آن شده است که مصرف و بدن و زیبایی موضوعاتی درخور اعتنا محسوب شوند. این قبیل موضوعات به معنای غفلت از امر والای روشنفکرانه و تأملی است؛ اما اخیراً مفهوم لذت در مطالعات فرهنگی ایران، جریان بیشتری یافته است و سوژه مخاطب لذت‌طلب، مصرف‌کننده لذت‌طلب و نظایر آن، رایج شده است. سوژه لذت‌طلب را می‌توان با سوژه بی‌اعتنا هم معاوضه کرد؛ سوژه‌ای که اساساً نسبت به بارگذاری معنای سیاسی له یا علیه کدهای مسلط در متون فرهنگی بی‌توجه است. برای این سوژه، نفس لذت است که تعیین‌کننده است.

سوژه هویت‌طلب نه مقاومت‌طلب است و نه لذت‌طلب. در عین حال به این معنا نیست که هر یک از مقولات کاملاً بری از دیگر تیپ‌ها باشند. این سوژه به دنبال معنا دادن به زندگی و خود و ارائه تفسیری جدید از آن‌ها است و ضرورتاً این نوع کردار روزمره، معطوف به نقد ایدئولوژی مسلط یا مقاومت در برابر آن نیست. از دید نویسندگان، سوژه مطالعات فرهنگی ایرانی در هر سه شکل آن، سوژه طبقه متوسط شهری تهرانی است. غالب این مطالعات نیز معطوف به سیاست‌ها و ایدئولوژی دولتی بوده است تا ایدئولوژی به معنای کلی یعنی فرهنگ مسلط در جامعه. این امر نشان می‌دهد که در کنار مفهوم موسع قدرت و سلطه فرهنگی، همچنان مفهوم دولت در جوامع خاورمیانه‌ای نقش مهمی دارد. در این معنا، قدرت به‌مثابه دولت باید همچنان در مطالعات فرهنگی ایرانی جایگاه نیرومند خود را حفظ کند؛ چرا که سیاست زندگی روزمره در ایران با سیاست‌های فرهنگی دولت‌ها ارتباطی نزدیک و عمیق دارند. درنهایت اینکه، مطالعات میدانی در ایران، از نوعی سوژه متشتت سخن گفته‌اند؛ سوژه‌ای که میان تحلیل پدیدارشناسی و پس‌اساختارگرایی در نوسان است. برای نمونه، مفهوم مقاومت نیز از تبعات چنین درکی از سوژه ایمن‌نمانده است و برخی، سوژه مقاومت را با کنشگر فردی که آگاهانه دست به مخالفت سیاسی می‌زند، یکی گرفته‌اند و از سوی دیگر، برخی تحقیقات و پایان‌نامه‌ها از جمله مقاله نقش برنامه‌های دینی و غیردینی تلویزیون در افزایش یا کاهش دینداری، اساساً فرض گرفته‌اند که سوژه مطالعات فرهنگی در همه احوال دست به مقاومت می‌زند و در هر صورت معنای مسلط متن را واسازی می‌کند. این درک از مطالعات فرهنگی و مقاومت، بسیار خوش‌بینانه و البته به شکل دیگری، محافظه‌کارانه خواهد بود.

## فصل پنجم

### مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران

سیاست‌گذاری یکی از موضوعات نوپدید در دهه اخیر است. بحث مرکزی حول رابطه دولت و مطالعات فرهنگی و فاصله گرفتن از نقش روشنفکر و تبدیل شدن به نقش یک کارگزار تحول‌خواه فرهنگی یا محقق عمل‌گرا شکل گرفته است. اینکه مطالعات فرهنگی چگونه می‌تواند برای جامعه مفید واقع شود؟ چگونه باید با دولت‌ها همکاری کرد بدون اینکه در دام محافظه‌کاری و فرصت‌طلبی افتاد؟ و سؤالاتی از این دست، مبنای مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی قرار گرفته است. این مناقشات پایان‌ناپذیرند اما به نظر ما، فروکاستن دردهای مردمی که تحت سیاست‌های ناعادلانه زندگی می‌کنند (به هر نحو)، مهم‌تر از پرداختن به این مناقشات است. باوجود اینکه سیاست‌گذاری فرهنگی دولتی خارج از مطالعات فرهنگی، قدمت بیشتری دارد، مطالعات فرهنگی در دهه نود، توجه ویژه‌ای به مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی کرده است. دانشگاه‌ها و دپارتمان‌هایی در این رشته و در مقطع دکتری، دانشجو پذیرش کرده‌اند و تحقیقات و کتاب‌های بیشتری درباره این موضوع نوشته شده است. در این کتاب در فصلی مستقل، تحولات سیاست‌گذاری فرهنگی و جهت‌گیری مطالعات فرهنگی به سیاست‌گذاری فرهنگی، به بحث گذاشته شده است.

نقد فرهنگ و اتخاذ نوعی رویکرد مدیریت فرهنگی، اولین شکل سیاست‌گذاری در ایران بعد از انقلاب بوده است. در این شکل، دولت در مقام برنامه‌ریز و مدیر فرهنگی، فرهنگ را به مقوله‌ای دولتی تبدیل کرد و آن را از عرصه عمومی خارج ساخت. شکل دولتی مدیریت فرهنگی در سال‌های اخیر، اشکال محققانه‌تری پیدا کرده و تلاش شده است با تشکیل کمیته‌های علمی و ایجاد مراکز پژوهشی، به نوعی سیاست معقولانه‌تر برای مهندسی فرهنگی دست یافته شود. به‌طورعمده، نهادهای دولتی خود متولی مطالعه سیاست‌گذاری خود می‌شوند و از محققان دانشگاهی می‌خواهند در نقش کارشناس و در ازای دریافت مبالغ پژوهشی، به ارزیابی توفیقات و ناکامی‌های این دست سیاست‌ها بپردازند. این نوع مواجهه با سیاست‌گذاری، کمتر موجب نقد بنیانی و ارائه دیدگاه‌های متفاوت از دولت شده است.



موج دوم نقد سیاست‌های فرهنگی از میانه دهه هفتاد شروع شد. سیاست‌های فرهنگی دولت اصلاحات، فرصت جدیدی را برای بازنگری سیاست‌های فرهنگی پیشین، فراهم آورد و به‌طور عمده، نقدها را متوجه نگاه دولتی به فرهنگ ساخت. از سوی دیگر، در همین دهه بود که گذار از «فرهنگ به‌مثابه دین» به «فرهنگ به‌مثابه امر عمومی» اتفاق افتاد. تحقیقات در زمینه فرهنگ عمومی، مصرف کالاهای فرهنگی و ضرورت برنامه‌ریزی برای ارتقاء فرهنگ عمومی در دولت احساس شد. این رویکرد که بیشتر معطوف به نوع برنامه‌ریزی فرهنگی و کم کردن نقش دولت در آن بود، در دهه هشتاد به نوعی مطالعات جدیدتر چون مطالعات پیوست فرهنگی منجر شد. مطالعات پیوست فرهنگی که از نوع تحقیق ارزیابانه است، راه را برای سنجش تأثیرات اجتماعی و فرهنگی پروژه‌های عملیاتی در حوزه فرهنگ باز کرده است.

به‌طور کلی، مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی، رویکردی متأخر است که بر دوش تجربیات موج‌های پیشین مطالعات سیاست‌گذاری سوار شده است. در این سنت متأخر، محققان یا با رویکرد فوکویی، دستگاه‌های فرهنگی را به‌مثابه سامانه‌های اداری، کنترل‌کننده و انتظام‌بخش می‌بینند که دولت از طریق آنها به اداره جامعه می‌پردازد و یا با سایر رویکردهای نظری مطالعات فرهنگی در باب سیاست‌های فرهنگی عمدتاً پروژه‌های انتقادی را اجرا می‌کنند. این دست تحقیقات اگرچه از قدرت نقد بیشتری برخوردارند اما متأسفانه ارتباط (و تأثیرپذیری) کمتری توانسته‌اند با نهادهای دولتی برقرار کنند.

از نظر تونی بنت که با مقاله *جای دادن سیاست درون مطالعات فرهنگی*، نقش ارزنده‌ای در ورود مطالعات فرهنگی به حوزه سیاست‌گذاری ایفا کرده است، سیاست‌گذاری فرهنگی باید عمل‌گرایانه باشد؛ اما مطالعات سیاست‌گذاری در نهادهای تحقیقاتی و دانشگاهی چندان عمل‌گرایانه نیست. اگرچه مطالعات سیاست‌گذاری در نهادهای حکومتی به عمل‌گرایی نزدیک‌تر است اما رابطه نزدیکی میان مطالعات دانشگاهی و مطالعاتی که در مراکز پژوهشی انجام می‌شود، وجود ندارد.<sup>۴</sup>

نویسندگان کتاب معتقدند که دو الگوی جاری در مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی وجود دارد: الگوی روشنفکر که مبتنی بر نوعی تعهد سیاسی و نقد مستمر دولت در سیاست‌گذاری‌ها و تلاش برای بالا بردن آگاهی‌های جامعه؛ الگوی کارشناس فرهنگی موردنظر بنت که پایین آمدن از برج عاج روشنفکری و ورود محقق مطالعات فرهنگی به عرصه مدیریتی و تعامل با سیاست‌گذاران را با شرایطی مجاز می‌شمارد.

بر مبنای این تقسیم‌بندی، مطالعات سیاست‌گذاری متأخر در ایران برخلاف مطالعات در دهه‌های هفتاد و هشتاد که در بخش دولت انجام می‌شد، نه بر مبنای الگوی روشنفکر منتقد استوار است و نه بر مبنای الگوی

---

۴. بسیاری اوقات تحقیقات مورد نیاز سازمان‌های فرهنگی و نهادهای حکومتی را استادان دانشگاه‌ها و پژوهشگران مستقل انجام می‌دهند اما بخش اعظم این تحقیقات غالباً آکادمیک هستند تا کاربردی.

کارشناس فرهنگی موردنظر بنت انجام می‌شود.

پژوهش‌های انجام‌شده (در حوزه مطالعات فرهنگی)، بیشتر پژوهش انتقادی صرف هستند تا نوعی اقدام روشنفکرانه برای ارتقای آگاهی مردم. کوشش‌چندانی صورت نگرفته است تا این دست تحقیقات از دانشگاه‌ها خارج شوند و به حوزه عمومی راه یابند. از سوی دیگر، «تکنسین‌های تحقیق» یا کارمندان فرهنگی بسیار اندکی از دل فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی بیرون آمدند؛ به گونه‌ای که غالب دانش‌آموختگان این رشته در مطبوعات و ژورنالیسم مشغول کارند یا در موقعیت کارشناس پژوهش و یا در حوزه‌های غیرمرتبط (که پیش از تحصیل در این رشته، بر مبنای رشته تحصیلی دوره کارشناسی و یا اساساً بی‌ارتباط بدان، در آن ورود یافته بودند)، فعالیت دارند.

در هر صورت تعطیلی گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی و بیرون رانده شدن استادان این حوزه از دانشگاه علامه طباطبایی و تهران موجب نشد تا ماشین مطالعات فرهنگی متوقف شود. اگرچه مطالعات فرهنگی دانشگاهی با مطالعات فرهنگی بیرون از دانشگاه متفاوت است اما به دلیل مرتبط بودن این دو شکل از مطالعات فرهنگی، حیات دانشگاهی آن در صورت‌های متفاوتی مقدور و ممکن شده است.

علاوه بر این، باید گفت دوگانه روشنفکر منتقد- روشنفکر عمل‌گرا در مطالعات فرهنگی ایران چندان موضوعیتی ندارد؛ بنابراین به جای دوگانه نقد فرهنگی و سیاست‌گذاری فرهنگی، باید تلاش کرد هر دو درون سنت مطالعات فرهنگی و حتی سیاست‌گذاری فرهنگی جای داده شوند. هر دو نوع روشنفکر برای جامعه ما لازم است و این اتفاقی است که در عمل در ایران افتاده است؛ می‌توان نشانه‌هایی از شکلی جدید به‌عنوان «پژوهشگران منتقد» که ضمن کار با دولت، قدرت نقد خود را در حوزه عمومی حفظ کرده‌اند، مشاهده کرد؛ پژوهشگرانی که ممکن است در کارهای تحقیقاتی چندان منتقدانه عمل نکنند و گاهی به‌عنوان بازوی دولت عمل کنند اما در عرصه عمومی به‌عنوان روشنفکر منتقد سخن بگویند. بنابراین، ما هم به حوزه عمومی هابرماسی که منجر به بالا رفتن و تغییر آگاهی مردم شود، نیاز داریم و هم به عرصه سازمانی برای تغییرات سیاستی و مدیریتی.

با این حال، ما نمی‌توانیم به‌طور کامل به قدرت و توانمندی کارشناسان تربیت‌شده سیاست‌گذاری در دولت ایران تکیه کنیم؛ چراکه ساختار دولتی ایران اجازه تغییر سیاست‌ها را به‌سادگی نمی‌دهد<sup>۵</sup>. در اینجا به نکته دیگری رهنمون می‌شویم؛ نباید فراموش کرد که شیوه کار با دستگاه‌های فرهنگی در دولت‌های دموکراتیک متفاوت با دولت‌های اقتدارگرا است. در دستگاه‌های فرهنگی ایران محدودیت‌های موجود، بیشتر نتیجه نوعی عقلانیت ایدئولوژیک است تا «عقلانیت اداری». حساسیت‌های فرهنگی و خطوط قرمزی وجود دارند که تحقیق سیاست‌گذاری و اقدامات

---

۵. بنت، کارشناسان فرهنگی تربیت‌شده را بیش از اندازه بی‌طرف می‌داند و در خدمت منافع ارتقای فرهنگ قرار می‌دهد. اما هیچ تضمینی نیست که آنها به دنبال منافع شخصی خود نباشند (به جای در نظر گرفتن منافع جمعی) و بدین ترتیب از در مصالحه با منافع اقلیت‌های قدرتمند در جامعه در آیند.

فرهنگی را محدود و ناکارآمد می‌کنند.

از آنجا که قدرت تصمیم‌گیری، سرمایه‌گذاری فرهنگی و تخصیص منابع در دو نوع دستگاه فرهنگی یادشده، متفاوت است، مواجهه روشنفکران و متخصصان نیز بر مبنای شکل و ساختار دولت، متفاوت می‌شود؛ بنابراین، مدل واحدی وجود ندارد که بر اساس الگوی تونی بنت بتوان نوع خاصی از روشنفکری و سیاست‌گذاری را درون مطالعات فرهنگی تعبیه کرد. از این رو، به نظر می‌رسد ما به هر دو نوع روشنفکر عملگرا و منتقد در درون دستگاه‌های فرهنگی و حوزه عمومی نیاز داریم.

جدای از اینکه متخصصی که مطالعات فرهنگی باید تربیت کند چگونه باید باشد، ساختار دولتی که در آن یک متخصص کار می‌کند هم، اهمیت دارد. از سوی دیگر، ما با جامعه‌ای با سیاست‌های دولتی ناپایدار و مستمراً جابه‌جاشونده مواجه هستیم؛ بنابراین به ناچار باید به دنبال معنای دیگری از تأثیرگذاری در سیاست‌گذاری ایران باشیم؛ پدیده‌ای که نعمت‌اله فاضلی آن را درازمدت و فرایندی نام نهاده است. این شیوه مواجهه، سیاست‌گذاری را نه نوعی همدلی و همکاری با دولت بلکه نوعی مبارزه مسالمت‌آمیز و دموکراتیک تلقی می‌کند.

به‌عنوان نتیجه، مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی اگرچه شکل نوپدید برای مطالعات فرهنگی ایران است اما برای رسیدن به شکل متأخر، چند مرحله در سطح سیاست‌گذاری در کشور پشت سر گذاشته شده است.

## فصل ششم

### چالش‌های کار مطالعات فرهنگی در ایران و افق‌های پیش رو

در این فصل هدف، استخراج چالش‌ها و مشکلات و غفلت‌های انجام مطالعات فرهنگی در ایران با رفتن در دل محیط مطالعات فرهنگی دانشگاهی است. دلایل ترس یا ناامیدی از رشته دانشگاهی مطالعات فرهنگی در دو موضوع خلاصه می‌شود: نگرانی جریان اصلی علوم اجتماعی در ایران از تضعیف جامعه‌شناسی و دیگر اینکه گفته می‌شود تحقیقات انجام‌شده در این رشته، آن‌چنان که باید سودمند، منتقدانه و راهگشا نبوده است. البته نقد دوم به کل جریان علوم اجتماعی در ایران وارد است که خود از پیچیدگی امر اجتماعی و فرهنگی ناشی می‌شود؛ این پیچیدگی‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر می‌کند. در جامعه ایران این پیچیدگی حداقل دو جنبه دارد: از یک‌سو، به لحاظ فرهنگی، مردم پذیرای نقد فرهنگی به معنای مدرن نیستند، حساسیت‌ها و تعصبات فرهنگی مردم بالاست و تساهل و مدارای اجتماعی به شدت پایین است. این نکته ما را به بحث حوزه عمومی ضعیف و جامعه مدنی متزلزل هدایت می‌کند. از سوی دیگر، دولت نیز تحمل و مدارای اندکی برای کار روشنفکری و نقد فرهنگی از خود نشان می‌دهد و گاه حتی تحقیقات اجتماعی یا نقد فرهنگی می‌تواند بخشی از جنگ نرم در نظر گرفته شود. در چنین جامعه‌ای، مطالعات فرهنگی همانند علوم اجتماعی جاری ممکن است ناچار شود موضع محتاطانه و محافظه‌کارتری اتخاذ کند و این امر «کار مطالعات فرهنگی»<sup>6</sup> را پیچیده‌تر می‌سازد.

از دید دانشجویان و متخصصان مطالعات فرهنگی، یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که همواره پیش‌روی این رشته

---

<sup>6</sup>. doing cultural studies

وجود داشته، فقدان برنامه پژوهشی عملی و مشخص و موضوع کانونی است. یکی از نخستین مسائلی که می‌تواند ظهور مطالعات فرهنگی را معنادار کند، مواجهه با موقعیت مسلطی است که گفتمان کمی- آماری در علوم اجتماعی ایران داشته است. علوم اجتماعی ایران به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی، دانشی ناتوان بوده و ارتباط و پیوندش با زندگی روزمره، گسسته و قطع شده است؛ چنین علم اجتماعی درواقع، علم اجتماعی تزینی<sup>۷</sup> می‌تواند نام گیرد. منازعه دیگر را باید در تغییرات سریع و عمیق جامعه پسا جنگ و شکل‌گیری طبقه متوسط جدید و طبقات متوسط سنتی و نیز، شکل‌گیری دو نوع سبک جدید زندگی دید که بر لزوم شکل‌گیری دانشی که بتواند شرایط جدید را مطالعه و تحلیل نماید، تأکید می‌کند.

نتایج مصاحبه‌ها با دانشجویان نشان داد که مطالعات فرهنگی در ایران، سه کارکرد مهم را پاسخ داده است: نخست به معنای شیوه‌ای/ از بودن ظاهر شده است؛ در مرتبه دوم، واکنشی علیه نظم اجتماعی و سبک زندگی موجود بوده است؛ و در تعریفی دیگر می‌توان آن را واکنشی علیه علوم انسانی متعارف و ناکامی‌های آن خوانش کرد.

تجربه زیستن ذیل رشته مطالعات فرهنگی در مواردی، تصادفی و همراه با سردرگمی بوده است؛ به ویژه که این رشته در ایران دوره لیسانس و البته دکتری ندارد. اما طبق داده‌های تحقیق، خوشبختانه به نظر می‌رسد مطالعات فرهنگی تا اندازه‌ای موفق شده است بینش و نگاه جدیدی را در دانشجویان این رشته ایجاد کند.

عدم اتصال به جامعه جهانی، تبدیل شدن به بخشی از مد روشنفکرانه، تبدیل به سرگرمی شدن علم مطالعات فرهنگی در ایران، مبتذل شدن مفهوم مقاومت و محدود شدن در سیاست بازنمایی، از دیگر آسیب‌هایی است که در این فصل بدان اشاره شده است.

ابهام در چیستی مطالعات فرهنگی حتی پس از فارغ‌التحصیلی و هویت مبهم این رشته (که البته از ذات بینارشته‌ای آن نیز ناشی می‌شود) در کنار فقدان منابع کافی برای مطالعه در ایران به‌ویژه در دهه هشتاد و بینارشته‌ای بودن، بر سردرگمی‌ها افزوده است.

ناپایداری و ساخت نیافتگی در مطالعات فرهنگی که بیشتر از عدم استقلال رشته‌ای و البته تأثیرپذیری گسترده خودمختاری دانشگاه‌ها از تصمیمات خارج از آن‌ها ناشی شده است.

طبقه متوسط محوری، خوب یا بد به گونه‌ای که در غالب تحقیقات موضوعات بدن، آرایش، خرید، فراغت، ورزش و سبک زندگی، همه حول زندگی طبقه متوسط معنا شده است؛ بدین معنا که تأکید افراطی بر طبقه متوسط و غفلت از زندگی طبقات اجتماعی دیگر و به‌طور خاص زندگی فرودستان اقتصادی و طبقات کارگری، فصل تمایز مطالعات فرهنگی ایران از سایر جوامع است. به این کم‌توجهی، غفلت از حاشیه‌های اقتصادی و نقش تأثیرگذار آنها در

---

<sup>۷</sup>. decorative social sciences

معادلات سیاسی و روی کارآمدن دولت‌ها را نیز، باید اضافه کرد.

پایان‌نامه‌محوری مطالعات فرهنگی ایرانی: به جای آنکه حجم وسیعی از کارها بر عهده استادان و پژوهشگران باشد، این پایان‌نامه‌های دانشجویی است که دشواری‌های بازنمایی مطالعات فرهنگی ایرانی را بر دوش می‌کشند. استعمار و سلطه نظریات فرهنگی غرب: یکی از مهم‌ترین موانع گسترش و توسعه مطالعات فرهنگی در ایران، سلطه نظریات فرهنگی غربی است. مسئله در اینجا بی‌اهمیت بودن یا غربی بودن این نظریات نیست، بلکه مسئله این است که سلطه این نظریه‌ها مسیر کار مطالعات فرهنگی را تغییر داده و مانع ظهور خلاقیت و اعتماد به نفس در میان پژوهشگران ایرانی شده است.

غیر تاریخی بودن مطالعات فرهنگی ایرانی: تجربه ایرانی مطالعات فرهنگی با تأکید بر زندگی شهری زمانه ما، در جای خود اهمیت وافری دارد؛ اما برای رسیدن به فهم نظری و پرداختن به برخی مسائل، به نوعی مطالعات تاریخی فرهنگی نیاز داریم.

غفلت از بحث‌های منطقه‌ای و کشورهای پیرامونی و مطالعه تطبیقی: مطالعات فرهنگی ایرانی نتوانسته است ارتباط چندانی با موضوعات منطقه‌ای چون شورش‌های مردمی علیه نظام‌های پادشاهی در کشورهای عربی (تحت عنوان جریان بیداری اسلامی)، ظهور اشکال جدید بنیادگرایی اسلامی در پاکستان، عراق، ترکیه و سوریه برقرار کند. این در حالی است که مسائل جامعه ایران باید در ارتباط با زمینه وسیع‌تر منطقه‌ای تحلیل و درک شود.

نادیده گرفتن دین به‌عنوان منبع مهم در ثبات یا تغییرات جامعه: در ایران، دین اسلام و مذهب شیعه، عناصر فرهنگی را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه مطالعات فرهنگی در جوامع غربی نسبت به موضوع دین بی‌توجه بوده‌اند اما بر مبنای زمینه فرهنگی جامعه ما (نسبت دین و قدرت، دین و فرهنگ عامه و ...)، نمی‌توان از نقش دین در تحلیل‌ها و تحقیقات غفلت کرد.

زبان ابتر مطالعات فرهنگی ایرانی: تا زمانی که نتوان زبان چندگانه به مطالعات فرهنگی ایرانی داد، این دانش در ایران مهجور و محدود خواهد بود؛ به همین دلیل، محصولات مطالعات فرهنگی ایرانی کمتر به زبان انگلیسی ترجمه می‌شود و اساساً نتوانسته است با جهان مسلط مطالعات فرهنگی که به انگلیسی صحبت می‌کنند، ارتباط برقرار کند.

مطالعات فرهنگی اپوزیسیون: مطالعات فرهنگی در ایران، چندی پس از تأسیس زیر ذره‌بین قرار گرفت و موقعیتی مخالف‌ورزانه و معارضه‌جویانه پیدا کرد. این پرسش مهم که در جامعه‌ای چون ایران، چگونه دانشگاه‌های دولتی به شکل‌گیری و تأسیس این رشته دامن زدند، جای تأمل بسیاری دارد. اتهاماتی چون غرب‌گرایی، تعارض با ارزش‌های انقلابی، سیاسی بودن بیش از اندازه و بی‌مصرف بودن، از جمله مواردی است که به رشته دانشگاهی مطالعات فرهنگی، توسط مخالفان وارد شده است.

فقدان بازار کار و آینده شغلی: کارشناسان مطالعات فرهنگی همچون کارشناسان تحصیل کرده در بسیاری از میان‌رشته‌ای‌ها و بین‌رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی، پس از گذشت بیش از یک دهه از زایش و توسعه، جایگاهی در میان ردیف‌های شغلی در آزمون‌های استخدامی نیافته‌اند.

و اما راه‌های برون‌رفت از چالش‌ها و مشکلات چیست؟

۱ - بازنگری در سرفصل‌ها و برنامه‌های درسی؛

۲ - خروج از دایره مطالعات متنی، به‌ویژه در میان دانشجویان مطالعات فرهنگی و رسانه دانشگاه تهران؛

۳- توجه به دولت، حوزه عمومی و مفیدسازی مطالعات فرهنگی: آگاهی نسبت به این موضوع که دولت در ایران چگونه کار می‌کند و ما چگونه باید با دولت کار کنیم و تا چه اندازه جامعه را با همکاری دولت یا در ارتباط با دولت، سامان دهیم، همواره یکی از مسائل مهم مطالعات فرهنگی بوده است. از سوی دیگر، مطالعات فرهنگی باید با حوزه عمومی مرتبط باشد تا از آن طریق به تغییرات اجتماعی و فرهنگی کمک کند.

مسئله دیگر، درگیری همیشگی مطالعات فرهنگی دانشگاهی با دو مفهوم قدرت و مقاومت است؛ این درگیری باعث شده است تا مطالعات فرهنگی نتواند موضوعات را فراتر از دایره بسته «قدرت اعمال می‌شود و ما مقاومت می‌کنیم» ببیند. شاید اگر موضوعات، خارج از این دایره دیده می‌شدند، سیاست‌گذاری فرهنگی و رویکردهای تاریخی مجال بیشتری برای تحقیق و کار می‌یافتند. در عین حال، اگر بنا باشد به همین دایره بسته نگاهی بیندازیم، می‌بینیم مفهوم مقاومت تا اندازه زیادی اگر نگوئیم مبتذل، تبدیل به کلیشه شده است. از سوی دیگر، قدرت بیشتر در نهادهای دولتی دیده شده است تا ساختارهای فرهنگی؛ به‌گونه‌ای که قدرت به دایره دولت، محدود مانده و کمتر اشکال وسیع‌تر قدرت در فرهنگ و ساختارهای اجتماعی دیده شده است؛ زیرا آنجا که ساختارهای اجتماعی و فرهنگ کلی نیز مدنظر بوده است، در نهایت این دولت بوده که هدف نقد و تحقیق واقع شده است. درست است که پراکندگی قدرت آن‌چنانکه فوکو برای جوامع مدرن فرض می‌کند، در ایران رخ نداده است، اما به این معنا نخواهد بود که قدرتی خارج از دولت نیز وجود نداشته باشد.

شکل‌هایی که این دانش در آینده به خود می‌گیرد، ایستادن در اشکال رشته‌ای، فرارشته‌ای و بین‌رشته‌ای خواهد بود و به هیچ وجه به یکی از این سه محدود نخواهد شد. دپارتمان‌های مطالعات فرهنگی چه باقی بمانند و چه از میان بروند، گرایش فرهنگی شکل‌گرفته در دل دانش وسیع علوم انسانی، چه درون دانشگاه و چه خارج از آن، باقی خواهد ماند. در نهایت باید اشاره کرد که اتخاذ یک راهبرد عملی برای اینکه مطالعات فرهنگی چه باید باشد، کاری درست به نظر نمی‌رسد؛ به جای آن ما کوشیدیم از طریق نقد وضعیت موجود مطالعات فرهنگی نشان دهیم که مطالعات فرهنگی چه نباید باشد.

اگر مطالعات فرهنگی ابتدا بدون تأسیس رشته‌ای وجود داشته است، پس از انحلال رشته‌ای نیز باقی خواهد ماند. وضعیتی که ما آن را مطالعات فرهنگی بدون مطالعات فرهنگی (رشته‌ای)، نام می‌نهیم؛ یعنی اگرچه در عمل رشته‌ها باقی نمانند و عناوین مطرح نباشند اما به شکل نیرنگ‌آمیزی مطالعات فرهنگی می‌تواند خود را در سایر اشکال رشته‌ای از جمله جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی بازسازی کند. این شکل از حضور مطالعات فرهنگی در عمل، در دانشگاه علامه طباطبایی تجربه شده است؛ استادانی که پس از انحلال، جذب این یا آن گروه جامعه‌شناسی شدند، همچنان به این رشته و رویکردهای نظری و پژوهشی‌اش وفادار ماندند. اگر هدف، توجه به فرهنگ عامه، نقد قدرت، اصلاحگری و نوسازی معرفت موجود علوم اجتماعی در ایران باشد، ما بیش از یک دهه است که این مسیر را آغاز کرده‌ایم.